

در موارد بسیاری به خصومت و بدخواهی و تضعیف و حذف یکدیگر انجامیده، حاصلی جز تنش و هزینه آفرینی برای کشور نداشته و منجر به دل زدگی و روی گردانی آحاد جامعه از هر دو جریان شده است تا جایی که هم اکنون هر دو اردوگاه اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان عمیقاً دچار سترونی و «نازایی فکری» هستند و از «بازتولید گفتمان» خود بازمانده‌اند. این وضعیت نامطلوب باید سرانجام جایی و زمانی به پایان برسد. دیگر بیش از این نمی‌توان فرصت‌های طلایی و امکانات ارزشمند کشور را مصروف جدال‌های بیهوده و خسارت‌بار سیاسی کرد.

به نظر می‌رسد موعد این دگرگونی و عبور از صف‌بندی‌های نخ‌نمای اصلاح‌طلب / اصول‌گرا فرارسیده است. وضعیت خاص و حساس کشور در دوران تحریم‌های اقتصادی غرب نیز ضرورت چنین پوست‌اندازی و تغییری در عرصه سیاسی جمهوری اسلامی را دوچندان می‌سازد. چه خوب و خجسته اگر دولت کنونی که تازه در آغاز راه است، چه از حیث گفتمانی و چه از حیث راهبردی، خود را «دولت سنتز» در نظر بگیرد؛ یعنی از برآیند رویکردهای افراطی و تقریپی دولت‌های اصول‌گرا و اصلاح‌طلب یا اعتدالی دهه‌های گذشته به یک رویکرد واقع‌بینانه میانه، مبتنی بر تجربیات به دست آمده نائل شود و بر مبنای آن عمل کند. اما آیا می‌توان چنین انتظار و توقعی از دولت تازه نفس داشت و آیا ساکن جدید ساختمان پاستور از ظرفیت و چه بسا اراده لازم برای ایفای نقش به عنوان محور و کانون اجماع‌نخبگانی برخوردار است؟ برای پاسخ به این پرسش باید ویژگی‌های دولت سیزدهم و رئیس آن را با مؤلفه‌های دولت سنتز مقایسه کرد و نتیجه گرفت.

اهم مؤلفه‌هایی که نگارنده این سطور برای یک دولت سنتز پیشنهاد می‌کند، بدین شرح است:

یک. دولت سنتز باید آشکارا «فراجناحی» باشد؛ باید خود را از وامداری و سرسپردگی به اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان برهاند و به عنوان داعیه‌دار یک گفتمان سنتز به جامعه مقبولاند. مقامات دولت سنتز باید خود به این درک و بلوغ فکری رسیده باشند که حرکت پیش‌رونده و شتابان کشور مستلزم عبور از تقابلهای دو جناح سنتی و ایجاد یک اجماع فراگیر نخبگانی است. دو. دولت سنتز باید ماهیت سنتزی و فراجناحی خود را در نحوه‌چینش و آرایش مدیران ارشد و دیگر مدیران میانی نشان دهد. سیاست حذف مهره‌ها یا گزینش آن‌ها با ملاحظه جناح سیاسی متبوعشان باید برای همیشه تغییر یابد. دولتی می‌تواند دولت سنتز باشد که شهامت و ظرفیت فکری مهره‌چینی بر اساس «شایسته‌سالاری» فایز از ملاحظات جناحی و بانندی را داشته باشد. سه. دولت سنتز باید خود بدین باور رسیده باشد که نحوه مدیریت کشور در دوران اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان مصداق افراط و تفریط بوده که هر کدام به نوعی واکنش‌بخش‌هایی از جامعه ایرانی را رانگیخته است. باید درک کرده باشد که بیان اظهاراتی از این قبیل که «قطعنامه‌های شورای امنیت ورق پاره است» یا «بیش از آن که ما به دنیا احتیاج داشته باشیم، دنیا به ما احتیاج دارد»، همان قدر خطرناک و افراطی است که گفتن عباراتی مانند این که «پس از برجام دنیا تشنه کار کردن با ما است» یا «اگر آمریکا تحریم‌ها را بازگرداند، کسی از آن تبعیت نخواهد کرد». دولت سنتز باید بر اساس تجربیات گذشته، خود را از دام افراط‌ها و تفریط‌ها برهاند و عقلانیت و پختگی سیاسی را سرلوحه کار خود قرار دهد. چهار: دولت سنتز و خصوصاً رئیس آن باید چنان وجاهت و مقبولیت عامی برای خود ایجاد کند که نخبگان سیاسی از هر دو جریان و به تبع آن‌ها توده‌های مردمی، این دولت و ایده مرکزی و گفتمان‌ش را دارای مشروعیت لازم برای قرار گرفتن به عنوان «کانون اجماع» نخبگانی بپذیرند.

پنج: دولت سنتز باید با بهره‌گیری از مراجع فکری و نظریه پردازش این ایده مرکزی را پردازش نماید و آن را به یک الگوی عینی عملیاتی تبدیل کند. در غیر این صورت «سنتز بودن» تنها در حد حرف و شعار باقی خواهد ماند و به منصفه ظهور نخواهد رسید. صادقانه باید گفت آن چه تاکنون از دولت سیزدهم دیده‌ایم، فاصله بسیاری با انتظارات ما از ایده دولت سنتز دارد؛ هر چند که شاید هنوز برای قضاوت زود است و باید فرصت داد و به رصد و ارزیابی نشست. همچنان پرسش‌ها و ابهامات پاسخ‌نیافته فراوانی در خصوص این دولت وجود دارد. چه بسا از همه مهم‌ترین که ایده پردازان و متفکران اصلی دولت چه کسانی هستند؟ اصولاً این دولت خود را داعیه دار کدام گفتمان سیاسی می‌داند؟ یا این که ایده مرکزی و الگوی حکمرانی آن چیست؟ به نظر می‌رسد دولت مستقر پس از گذشت چند ماه فلتق‌گیری و دست‌گرمی که موعده آن رفته رفته به پایان می‌رسد، باید به خودنگری و خودشناسی پردازد و پاسخ‌های روشنی برای این پرسش‌ها ارائه کند. **۱**